

دیده و فهمیده را آسان گفت و نوشت. یکی دنیا را میسگرد و توشه نمیگیرد. دیگری از گردش کوی و برزن یکدنیاگفتنی می آورد. چه آن یکی ندیده و نفهمیده گذشته و این برای دیدن و فهمیدن نگاه کرده و شنیده است.

«درخانه یا بیرون بعزم نوشتن در چیزها بدقت بنویسید و هر چه را بچشمستان می آید ای کم و بیش بنویسید و در بند لفظ نباشید. وضع اتاق را چنان شرح بدهید که خواننده بتواند درباره آنرا بهمان صورت که شما دیده اید بچیند، گوشه و منظری از صحرای آنطور بنویسید که دیگری از نوشته شما آن جا و منظره را بیابد. اندازه و چگونگی جمعیه و یا آلتی را درست معلوم کنید که سازنده مثل آن بسازد.

«همینکه بدیدن خو گرفته یقین کردید که چشمستان ندیده نمیگذارد، گوش را بکار وادارید، با توجه بشنوید و بخاطر بسیارید و بی زیاد و کم روی کاغذ بیاورید...» (۱)

شاگرد باید هنگام نوشتن، آنچه میخواهد دل تنگش، بگوید. اصل اینست که انسان مطلبی برای گفتن و معنایی برای نوشتن داشته باشد. آنوقت باید آن نوشته را بصنایع لفظی و بلاغی آراست و از غلطهای دستوری پیراست و صورتی آبرومند بدان داد.

این کار حتماً باید پس از نوشتن، پس از آموختن اندیشیدن و تفکر در موضوع، بانجام رسد.

دانش آموز باید در باره موضوع انشاء هر چه را که میتواند برای خواهر و برادر و نزدیکان و رفقایش بگوید، برای معلم انشاء نیز

---

۱ - محمدحجازی - مقدمه اندیشه - چاپ وزارت فرهنگ - سال ۱۳۱۹

همان را روی کاغذ بیاورد. اگر دانش آموزی دنبال عبارات ساخته و پرداخته و کلمات و جمل پرطمطراق و دهان پرکن می‌رود، بدانید که در چنته اش چیزی نیست. یقین داشته باشید که از نظر معنی فقیر است و این فقر معنوی را می‌خواهد با غنی ساختن عبارات از الفاظ مشکل و براق و صیقل خورده بپوشاند، او را از این کار منصرف سازید. اول ذهنش را بشکر کردن و خلاق معانی تازه وادارید. وقتی مطلب برای گفتن داشت، آنوقت اختیار با اوست، آنوقت میتواند هر سبکی را که دلخواه خود اوست برگزیند. آنجا دیگر کار بدست معلم انشاء نیست و وظیفه او، پایان یافته است.

برای لزوم و مفید بودن ساده نویسی دلایل دیگری نیز میتوان اقامه کرد. وقتی بگذشته ادبی زبان فارسی نظر کنیم می بینیم که اساساً سادگی و روانی، طبیعت اصلی زبان فارسی است. روزی که نوشتن نثر فارسی شروع شد، با سادگی و روانی و بی تکلفی کامل توأم بود. پیشینیان مطالب خود را با سهولت و سادگی حیرت انگیزی مینوشتند. بعدها که رفته رفته زبان عربی و ادبیات و صنایع بدیعی و بلاغی آن در فارسی نفوذ یافت، نویسندگان برای اظهار فضل و نمودن مایه علمی خویش، لغات عربی را بفرآوانی در زبان فارسی داخل کردند، و این زبان را از ماجرای طبیعی خود منحرف ساختند و آنرا با تکلفی هر چه تمامتر بیاراستند و چنانکه امروز می بینیم، این کوشش آنان هیچ ثمری نداد، رفته رفته دوباره لغات عربی مشکل و نامأنوس از فارسی بیرون رفت و اندکی از آن برجای ماند. با آنکه قسمت مختصری از مقدمه شاهنامه ابو منصور، یعنی قدیمترین نوشته فارسی موجود را

در صفحات گذشته آوردیم . اینک نیز قسمت مختصر دیگری از آنرا برای مزید فایده می آوریم تا دانش آموزان خود بیستند که پدرانشان ، در آن روزها که نخستین سنگهای کاخ با عظمت ادبیات دری را بر جای مینهادند ، چگونه مینوشتند . در قسمتی که ذیلا نقل میکنیم ، نویسنده نخست قوائد پرداختن شاهنامه را بر میشمرد و سپس وظایف دانایانی را که میخواهند بنویشتن چنین نامه ای بپردازند ، روشن میکند :

« ... و این را نام شاهنامه نهادند تا خداوندان دانش اندرین نگاه کنند ، و فرهنگ شاهان و مهتران و فرزنانگان و کار و ساز پادشاهی ، و نهاد و رفتار ایشان ، و آیینهای نیکو ، و داد و داوری ، و رای و راندن کار ، و سپاه آراستن و رزم کردن و شهر گشادن ، و کین خواستن و شییخون کردن ، و آزر مداشتن و خواستاری کردن ، این همه را بدین نامه اندر بیابند ، پس این نامه شاهان گرد آورند ، و گزارش کردند ، و اندرین چیزهاست که بگفتار هر خواننده را بزرگ آید ... و چیزها اندرین نامه بیابند که سهمگین نماید ، این نیکوست چون مغز او بدانی ، و ترا درست گردد و دلپذیر آید ... چون همان سنگ کجا آفر بدون پهای باز داشت و چون ماران که از دوش ضحاک بر آمدند ، این همه درست آید نزدیک دانایان و بخردان ... پس دانایان که نامه خواهند ساختن ، ایدون<sup>(۱)</sup> سزد که هفت چیز بجای آورند مر نامه را ، یکی بنیاد نامه ، یکی فر نامه ، سدیگر هنر نامه ، چهارم نام خداوند نامه ، پنجم مایه و اندازه سخن پیوستن ، ششم نشان دادن از دانش آنکس که نامه از بهر اوست ، هفتم درهای هر سخنی نگاه داشتن ،

---

۱- ایدون: چنین

و خواندن این نامه دانستن کارهای شاهانست ، و بخش کردن گروهی از ورزیدن کار این جهان ، و سود این نامه هر کس راهست ، و رامش جهانست ، و اندوه گسار انده گمانست ، و چاره درماندگانست ، و این نامه و کار شاهان از بهر دو چیز خوانند ، یکی از بهر کارکرد و رفتار و آیین شاهان تابدانند و در کدخدایی با هر کس بتوانند ساختن ، و دیگری که اندر و داستانهاست که هم بگوش و هم بگوشش خوش آید ، که اندر و چیزهای نیکو و پادانش هست ، همچون پاداش نیکی ، و پادافراه بدی ، و تندی و نرمی ، و درشتی و آهستگی ...» (۴)

برای ملاحظه نثرهای ساده قدیم ، علاوه بر این نمونه مختصر میتوان بتاریخ طبری ، حدود العالم ، قابوسنامه ، سیاستنامه اسرار التوحید ، تذکره الازلیا و کتبی نظیر آنها نیز مراجعه کرد .

اما دلیل دیگری که برای رجحان ساده نویسی وجود دارد اینست که هر قدر فهم مطالبی که میخواهند بنویسند مشکلتر باشد ، آنرا بزبان ساده تر مینویسند . در همان دورانی که فضل فروشی و مشکل نویسی بمنتهی درجه ترقی خویش رسیده بود ، باز هم کتب علمی را بزبانی ساده در منتهای روانی و سادگی مینوشتند . امروز نیز هرگز دیده نشده است که يك کتاب مشکل شیمی یا فیزیک یا فلسفه بصنایع بدیعی از قبیل جناس و تضاد و مراعات المظیر و غیر آنها ، آراسته شده باشد !

نکته دیگری که رعایت آن برای دانش آموزان لازمست ، اجتناب از اطالة کلام و دراز نویسی و حاشیه رویهای بی موقع و بیمحل است . آوردن

۲- محمد قزوینی - بیست مقاله - چاپ دوم - جلد دوم ص ۳۶-۴۱

مقدمات طویل، جمله‌های آهنگدار و پر لفظ و بی‌معنی، اطناب بی‌هوده کلام و حشوهای قبیح، بهیچ‌وجه در دنیای امروز پسندیده نیست. امروز، حتی روی هر کلمه باید حساب کرد، مطلب را بساده‌ترین بیانی نوشت و پس از ادای مقصود قلم را کناری گذاشت و همانگونه که از ایجاز مغل پرهیز واجب است، اطناب ممل نیز جزء عیوب مسلم نویسندگی بشمار می‌آید. در نیمه دوم قرن بیستم دیگر کسی از خواندن يك طومار مترادفات و كيك و عجیب و اغراق‌ات غریب لذتی نمیبرد. امروزه سخن باید چوشگر پوست‌کنده، آنچه امروز مورد نظر است، آوردن جمل کوتاه، الفاظ صریح و روشن و بدون ابهام و رعایت مساوات در کلام است. یعنی همیشه باید لفظ و معنی مساوی یکدیگر باشند.

رعایت این قاعده برای برآه افتادن فکر شاگرد نیز بسیار مؤثر است. زیرا وقتی دست او در عبارت پرداز می‌بسته شد، ناگزیر در ذهن خویش بدنبال مطلبی تازه می‌گردد و تردیدی نیست که عاقبت جوینده یابنده بود.

قواعد دستوری - مطلب دیگری که در مرحله نگارش انشاء باید مورد گفتگو قرار گیرد، قواعد دستوری است. در این موضوع که انشاء دانش آموز باید خالی از اغلاط املائی و دستوری باشد، جای هیچ‌گونه بحث و گفتگو نیست. با رعایت ساده نویسی قسمت عمده غلط‌های املائی که ممکنست در انشاء پیدا شود، از میان می‌رود. اما با غلط‌های دستوری انشاء چه باید کرد؟

بعضی عقیده دارند که با آموختن قواعد دستوری و نکات مربوط

بدرست نویسی بشاگرد، میتوان او را ازین غلطها برحذر داشت. و بهمین سبب در پاره ای کتب انشاء نه تنها قواعد دستوری مفصلی بدست داده شده، بلکه بعضی از آنها، برای دانش آموزان يك دوره «معانی و بیان» نیز در کتاب خویش آورده‌اند.

بدون اینکه بیهیچیک از ان قواعد و اصول اعتراضی داشته یا رعایت آنها را در فن نوشتن غیر لازم بدانیم، با کمال صراحت باید گفت که نوشتن این قواعد و دادن آن بدست نوآموزان فن انشاء فواید عملی فراوانی در بر نخواهد داشت و دلایل اثبات این مدعا ذیلا ذکر می‌شود:

اولاً - چنانکه در بحثهای مفصل گذشته گفته شد، دانش آموز، باید اول راه فکر کردن و خلق مطالب و معانی را بیاموزد. اینکار، چندان سهل نیست و اگر توجه کنیم که مغز و فکر دانش آموز، جوان و ناپخته و ناآزموده است، قانع خواهیم شد که نمیتوان برای نگارش انشاء در آن واحد فکر او را متوجه چند جهت و رعایت چندین جانب ساخت. همین درست فکر کردن و ارتباط دادن مطالب با یکدیگر و تنظیم آن، برای ذهن دانش آموز وظیفه سنگینی است و تحمیل قواعد متعدد دستوری بدی، برای رعایت درست نویسی، باعث تشتت فکر وی میشود و از قوه خلافت ذهن میکاهد.

ثانیاً - دبیران محترم باید باین نکته توجه کنند که اگر بخواهند تمام این قواعد و نکات را یکی پس از دیگری، مانند صفحه گرامافون از آنان تحویل بگیرند، مشکل از عهده باز گفتن آن بر آیند. در صورتیکه اگر هنگام تصحیح انشاء، بهر يك از آن نکات بر بخورند

بدون تأمل متوجه مغایط بودن آن میشوند و با توجه بقاعده دستوری خاص آنمورد، آنرا تصحیح میکنند.

دلیل این امر آنست که آنان، هر يك ازین قواعد دستورات را در عمل میشناسند ولی هرگز آنها را برای تحویل دادن بکسی حفظ نکرده‌اند. دانش آموز نیز، بجای اینکه در چند جلسه متوالی بنشیند و این قواعد را از رو بخواند و از بر کند، باید بتدریج بیکیک این قواعد بر بخورد، تقیصه‌ای را که بر اثر عدم رعایت آن نکات در انشاء وی بوجود آمده است، دریابد و اصلاح آنرا از دیر خویش بخواند و آن قاعده خاص را برای استفاده عملی بیاموزد و این امر با حفظ کردن طوطی واری کمشت قاعده دستوری خشك که برای شاگردان و نوآموزان از گنه گنه تلخترست فرق دارد.

ازین گذشته اگر از همان کسانی که قواعد درست نویسی را نگاشته و «غلطهای مشهور» را یافته و ذکر کرده‌اند بپرسید، بشما خواهند گفت که برای نوشتن این کتاب بگوشه‌ای ننشسته و بمغز خویش، برای یافتن این قواعد و تصحیح این اغلاط فشار نیاورده‌اند. بلکه طی سالها مطالعه هر نکته‌ای را که بنظرشان قابل ذکر آمده یادداشت کرده‌اند و از حاصل یادداشتهای چندین ساله کتابی فراهم آمده است که در دسترس طلبان نهاده‌اند.

دانش آموز نیز، بساید غلطهای دستوری انشاء خویش را بهمین ترتیب تصحیح کند. چه بسیار کسانی که تمام این کتابها را از بردارند و از عهده نوشتن يك انشاء آنطور که باید و شاید بر نمی‌آیند و چه بسیار کسانی که هیچك از این کتابها را ندیده‌اند و درست و روشن و زیبا بنویسند

زیرا زبان مادری خود وسیله خوبی برای درست گفتن و درست نوشتن است. راز عدم تأثیر نگارش این قبیل کتب نیز همین است. زیرا شاگردان طرز استفاده از آنرا نمیدانند، میخواهند در آن واحد پنجاه، شصت، صدقاته را از بر کنند و در انشاء خود بر عایت رسانند و این کار شدنی نیست. این قبیل غلطها را باید یکی یکی و دو تا دو تا از انشاء دانش آموزان بیرون کرد.

بنابر این نوشتن قواعد درست نویسی، و ذکر غلطهای مشهور، اگر هم برای دبیران محترم انشاء مفید فایده‌ای باشد، بطور قطع بحال دانش آموزان چندان مفید نیست. مگر آنکه این قبیل اغلاط و خطایا، يك يك از طرف دبیر بدانش آموز تذکار داده شود.

ازین گذشته، اگر بانظر انتقادی بنوشته‌های کسانی که ملت ایران و حتی مردم دنیا آنرا بنویسندگی قبول دارند، نگاه کنیم با کمال شگفتی ملاحظه میکنیم که نوشته آنان خالی از غلطها و خطایای دستوری نیست. حتی امثال سعدی و مولوی نیز ازین خطایا مصون نمانده‌اند، در صورتیکه جهانی نبوغ آنرا میستایند و دنیای پیر بداشتن چنین فرزندان فرزانه‌ای افتخار میکند.

مقصود ما از ذکر این مثال این نیست که غلط نوشتن را ترویج یا توجیه کنیم. اگر سعدی و مولوی شهرتی دارند، از غلط گفتن و غلط نوشتن نیست. مقصود ما اینست که نویسندگانی دیگرست و غلط نوشتن دیگر بسیار کسانی که غلط نمی‌نویسند ولی نمیتوانند بنویسند و عکس مطلب نیز صحیح است. ما میخواهیم بگوییم که وجود غلطهای دستوری در انشاء



عیب بسیار مهم و نقص غیر قابل بخشایش نیست ، این قبیل نقائص جزئی را با چند تذکر کوچک طبق روشی که گفته شد میتوان اصلاح کرد. عیب بزرگ اینست که دانش آموز نتواند فکر کند. وقتی آن قسمت اصلاح شد ، این معایب جزئی نیز خود بخود اصلاح میشود. اگر فکر نویسنده ترقی کرد ممکن است بدان درجه از اهمیت و اعتبار برسد که روی این قبیل نقائص کوچک را - ولو آنکه وجود داشته باشد - پوشاند و آنرا تحت الشعاع قرار دهد.

با توجه باین اصل ، اینک رعایت چند نکته کوچک را که در واقع نیز نمیتوان آنرا جزء نکات دستوری بمعنی خاص کلمه شمرد ، بدانش آموزان توصیه میکنیم. این نکات بقرار زیرست :

۱ - در زبان فارسی برای بعضی از معانی و مفاهیم دو یا سه کلمه وجود دارد. دانش آموز ، باید از میان این کلمات ، برای بیان مفهوم مورد نظر خود آن کلمه را که ساده تر و زیباتر است انتخاب کند. درین صورت خود بخود انشاء وی زیبا و ساده و روشن خواهد شد.

۲ - بسیاری از حروف اضافه و ربط در فارسی هست که گاهگاه دانش آموز ، بی آنکه خود متوجه باشد آنرا زیاده از حد و در غیر موقع استعمال میکند. اگر هنگام نوشتن انشاء توجه داشته باشیم که کلماتی مانند «از» و «در» و «بر» و «که» و «پس» و غیره را زیاد از حد بکار نبریم بسلاست و زیبایی و استحکام انشاء خود کمک کرده ایم.

مثلاً کلماتی از قبیل هنگام و موقع و میان امثال آن غالباً بصورت «در هنگام» و «در موقع» و «در میان» استعمال میشود در صورتیکه

کلمه « در » بکلی زان دست و کاری جز ناهموار ساختن انشاء ندارد .  
وقتی میخواهید انشاء خود را پس از نوشتن بازخوان کنید این نکته  
را رعایت کنید و اگر این قبیل کلمات را بطور زائد و بیمعنی بکار برده اید  
حذف کنید .

۳ - کوشش داشته باشید که حتی المقدور « فارسی » بنویسید و از  
بکار بردن کلمات عربی و فرنگی تا حدود امکان خودداری کنید . مقصود  
ما ازین توصیه بهیچوجه نوشتن فارسی سره و ساختن واژه های تازه نیست  
و اساساً در کتابی که برای آموختن فن انشاء بدانها آموزش آموزان دبیرستانها  
نوشته شده است ، وارد این بحث نمیتوان شد . فارسی سره نوشتن  
امر است که گروهی موافق و گروهی مخالف آن هستند . اینجا باین  
موافقت و مخالفت ابداً کاری نداریم . اگر معادل فارسی معمول و رایج  
و فصیح يك کلمه عربی در دست باشد عقل و منطق اقتضا میکند که آن  
کلمه فارسی را در نوشته خود بکار ببریم . این کاریست که پیشینیان ما با  
کمال دقت انجام میداده اند . روزی که مذهب اسلام در ایران نفوذ کرد ،  
عبادات مذهبی ، هر يك اصطلاحی خاص خود داشت . پدران ما الفاظی را  
که نظیر آنرا در فارسی داشتند فرو گذاشتند ، بجای صلوة ، نماز و بجای  
صوم روزه و بجای اذان بانگ نماز و بجای نماز های صبح و ظهر و عصر  
و مغرب و عشا بترتیب نماز بامداد و پیشین و پسین و شام و خفتن بکار  
بردند و فقط آن اصطلاحات مذهبی را پذیرفتند که معادل آن در زبان  
فارسی نبود مانند حج و امر بمعروف و نهی از منکر و خمس و زکوة و  
غیره . این کار هم صحیح بود و هم منطقی و امروز نیز نباید دنباله آن را

شود . مثلاً استعمال بیدرننگ بجای «بلافاصله» ( در مواقع مناسب ) و با اینحال بجای معذک و در هر حال بجای علی ای حال و بنام اینترد بجای ماشاءالله و امثال آن دخالت تامی در زیبا ساختن انشاء دارد .

این مطلبی است که شادروان محمد علی فروغی ( ذکاءالملک ) نیز در خطابه ای که در بدو ورود بفرهنگستان ایران ایراد کرده بود ، آنرا یادآوری کرده است .

۴- بعضی افعال در زبان فارسی هست که بدو صورت بسیط و مرکب وجود دارد . در چنین حالی بکار بردن فعل بسیط بجای فعل مرکب ، عامل بزرگی برای زیبایی کلام است . همیشه بجای فرار کردن گریختن و بجای گریه کردن گریستن و بجای پاره کردن گسستن و گسیختن و بجای قطع کردن بریدن و امثال آنرا بکار ببرید . خواهید دید که نوشته شما بوضعی محسوس زیباتر و دلنشین تر شده است .

۵ - معمولاً در زبان معاوره وقتی میخواهند صفت و موصوفی را نکره سازند یای نکره را در آخر صفت می آورند . مثلاً برای اینکه بخواهند ترکیب « مرد خوب » را نکره سازند میگویند : « مرد خوبی » در صورتیکه اگر یاء نکره در آخر موصوف در آید هم سخن دلنشین تر میشود و هم پاره ای اشتباهات اتفاق نمی افتد . باین بیت توجه کنید :

من نه پیر سال و ماهم گرسفیدم موی بینی

حسرت زلف سیاهی در جوانی کرده پیرم  
شاعر برای نکره ساختن « زلف سیاه » یای نکره را در آخر صفت در آورده است . این امر ممکن است باعث اشتباه شود . یعنی ممکنست

خواننده تصور کند مقصود از زلف سیاه، زلف سیاه رنگی است و همچنین میتواند چنین پندارد که مقصود از «زلف سیاه» زلف آدم سیاه پوستی است! شاید این تعبیر برای بعضی دانش آموزان عجیب باشد اما ملاحظه کنید که اگر یک نفر خارجی که در زبان فارسی نو آموزشت باین شعر بر بخورد گرفتار چنین اشتباهی خواهد شد یا خیر؟

۶- نکته دیگری که برای رونق دادن بانشاء بسیار مفید و مؤثر است، آوردن ترکیبات زیبا و مصراعها و ابیات شعرای متقدم ضمن انشاء است. این صنعت را علمای قدیم علوم بلاغی صنعت حل مینامیدند. دانش آموز ضمن مطالعه شاهکارهای ادبی زبان فارسی بنکات قابل توجهی بر میخورد. مثلاً شعرای قدیم و جدید از آسمان به «سپهر بر شده» و «گنبد مینا» و «سقف بلند ساده بسیار نقش» و «خیمه صد وصله» و «پرویزن خون افشان» و غیره تعبیر کرده اند. آوردن این تعبیرات در انشاء (جاهای مناسب) آنرا بدرجات فصیح تر و زیباتر و خوش آهنگتر میکند. همچنین میتوان در صورت اقتضا برای بیان مقصودی یا آوردن شاهدی يك مصراع یا يك بیت شعر را درون انشاء گنجانید.

۷- شعرای فارسی زبان و خاصه غزل و قصیده سرایان به «حسن مطلع» و «حسن مقطع»<sup>(۱)</sup> اشعار خویش بسیار اهمیت میداده اند. این امر منطقی و عاقلانه نیز بوده است. زیرا وقتی غزلی هنگام خواننده شدن نخستین شعر آن، خواننده را جلب نکند، اگر باقی ابیات آن بسیار زیبا هم باشد، طبعاً چندان مورد توجه قرار نمیگیرد. در صورتیکه مطلع

---

۱- مطلع، بیت نخستین و مقطع، بیت آخرین غزل یا قصیده است

خوب، اگر اشعار سست و کم ارزشی بدنبال داشته باشد مانند سرپوشی  
زربین عیوب آنها را میپوشاند. مقطع نیز آخرین بیت غزل یا قصیده است  
و طبعاً اگر زیبا و دلپسند ساخته شود، بخاطر خواننده میماند و در نحوه  
قضاوت او نسبت باین منظوم تأثیر قوی دارد.

قطعاً مقصود ازین بحث را فهمیده اید. انشاء نیز، يك نوشته  
ادبی منثور است اما اگر آغاز و انجام آن بلیغ و جالب توجه و دلنشین نوشته  
شود، نویسنده مطلب را خوب شروع کند و با مهارت پایان دهد، اگر  
انشاء زیبا و درست و شیرین باشد، زیبایی و شیرینی آن می افزاید و اگر  
عیوب و نقائصی در آن وجود داشته باشد، آن عیوب و نقائص را  
مستور میدارد.

در صورتیکه موضوع انشاء مسائل اخلاقی و عقلی و صفات انسانی  
و امثال آن باشد، ابتدا باید موضوع را «تعریف» کرد. تعریف کردن  
بوجه شایسته و صحیح کاری مشکل است و نویسنده باید در آن دقت  
بسیار کند. این تعریف باید جامع و مانع باشد. جامع یعنی آنکه تمام  
افراد کلی نوع خود را شامل شود و مانع یعنی آنکه نگذارد افراد کلی  
نوع دیگری در آن داخل گردد<sup>(۱)</sup>. پس از تعریف، باید درباره هر جزء  
ز آن توضیحات لازم بدهد و دلائل منطقی و عقلی یا دلائل نقلی (مانند شعر  
یا آیه و حدیث و غیره) برای اثبات یا تأیید بیان خویش بیاورد.

این امر در صورتی است که دبیران محترم انشاء بخواهند موضوعات  
اخلاقی و اجتماعی را بهمان وضع که تاکنون معمول بوده است بشاگردان

---

۱- البته آقایان دبیران محترم در این مورد توضیح بیشتری بدانند.

آموزان خواهند داد و با ذکر مثال مطلب را روشنتر خواهند ساخت.

بدهند. اما ما چون در باره موضوعات انشاء نظری خاص داریم و درین  
مبحث بحثی جداگانه و تفصیلی خواهیم کرد، نظر خویش را نیز در آن  
مبحث، مشروحاً توضیح خواهیم داد.



گفتیم که میتوان برای زیبا ساختن انشاء از تعبیرات و ترکیبهای  
دلپسند، متقدمین شعرا و نویسندگان استفاده کرد. دامنه این استفاده میتواند  
حتی وسیعتر ازین که در گذشته بیان کردیم بشود. زیرا انشاء از یک عده  
واژه ترکیب شده است.

واژههایی که هنگام نوشتن یا سخن گفتن در اولین لحظه و در درجه  
اول بخاطر شخص می آید و غالباً در نوشته یا گفته وی تکرار میشود بزبان  
فرانسه و کابولر<sup>(۱)</sup> آن شخص مینامند. طبیعی است که و کابولر هر شخصی با  
شخص دیگر متفاوتست. بعضی تعداد واژههای دست اولی که بخاطرشان  
هست زیادترست یعنی و کابولر آنان قویست و بعضی بعکس ازین حیث ضعیف  
هستند. هر قدر و کابولر ضعیفتر باشد انشاء یکواخت تر و کسل کننده تر و  
دارای مکررات بیشتر و دامنه سخن گفتن و جمله بندی در آن محدودتر  
است. در مقابل هر قدر و کابولر نویسنده ای قوی باشد انشاء وی زیباتر،  
متنوع تر، رنگین تر، دلنشین تر و از کثرت تکرار خالی تر است.

با در نظر گرفتن این معنی، طبیعی است که خواندن آثار ادبی و خاصه  
حفظ اشعار استادان شعر و ادب فارسی، زیبا ساختن نوشته دانش آموز  
کمکی شایان میکند زیرا تعداد واژههایی را که در اختیار اوست زیاد میکند.

---

۱- Vocabulaire و این واژه بمعنی مجموعه لغات یک زبان نیز بکار

میرود و در زبان فارسی لغتی که درست معادل آن باشد نیافتیم.

بهمان مثال آسمان بر میگرددیم: وقتی دانش آموزی باشعار حافظ و سعدی و نظامی و غیرهم آشنا باشد، در هر مورد برای این مفهوم ترکیبی تازه و تمییزی دلنشین بیان میکند و برونق انشائی افزایش می‌دهد.

اما استفاده از آثار قدیم و جدید استادان زبان نیز راهی خاص دارد و اگر دانش آموزان از آن راه داخل نشوند تنها ازین کار سودی نمی‌برند، بلکه بیم زیان نیز برای آنان می‌رود.

بطوریکه دیده شده است، بعضی دانش آموزان، مقالات، یا مقدماتی از موضوعات مختلفی را که قبلاً نوشته شده است از بر میکنند و بدون رعایت تناسب، آنرا مانند وصله‌ای ناهم‌رنگ در صدر هر انشایی که می‌خواهند بنویسند می‌گذارند. این کار، ناشی از عدم قدرت فکر و ندانستن طرز شروع انشاء است. این قبیل مقدمات، غالباً با انشایی خوش و زیبا نگاشته شده است و بهیچوجه قابل تطبیق با انشاء ناپخته شاگردان نیست و بهمین سبب اوراقی که در آن ازین قبیل مقدمات و درآمدها استفاده شده است کاملاً ممتاز و مشخص می‌باشد. این کار علتش هر چه باشد - صحیح نیست. زیرا اولاً فکر دانش آموز را از مسیر طبیعی و عادی خویش منحرف می‌سازد و واژه‌ها و عباراتی را در برابر چشم دانش آموز می‌گذارد که وی هرگز یارای برابری با آنرا در خود نمی‌بیند. نتیجه این احساس ضعف، طی سالیان دراز آموزش، بی‌زاری از انشاء و مأیوس شدن از آنست و این خطرناکترین عاقبتی است که ممکنست در انتظار دانش آموزان انشاء باشد. ثانیاً حفظ کردن این قبیل مقدمات و درآمدها کار شاگرد را آسان می‌کند و دانش آموز دیگر نیازی ب فکر کردن و خلق معانی نمی‌بیند. هر موضوعی برایش تعیین کردند بر راحتی یکی از آن مقدمات را از صندوق حافظه بیرون می‌کشد

و بورقه انشاء خویش سنجاق میکند. این کاریکنوع سرقت است که برعکس تمام انواع آن ضررش مستقیماً متوجه سارق میشود. اگر دانش آموزی استعداد نوشتن داشته باشد، وقتی بچنین کاری خو گرفت، بالاترین عملی که بکند ایست که کلمه یا جمله‌ای چند ازین مقدمه را پس و پیش میکند و این مشت مصالحی را که برای نوشتن در ذهن خویش دارد، بزیر و بالا و اینطرف و آنطرف میکشد و بهمین مقدار قانع میشود. طبیعی است که چنین کسی هرگز نخواهد توانست فن نوشتن را بیاموزد و این بزرگترین عیب این عمل غیرطبیعی و نادرست است.

بهمین دلیل بود که قدما در تعیین شرایط شاعری میگفتند شاعر باید چندین هزار بیت از اشعار شعرای سلف خویش را از بر کند و سپس آنها را از یاد ببرد. مقصود ازین «فراوش کردن» همان بوده است که شاعر باحفظ اشعار گذشتگان بمرض خطر ناله سرقت مبتلانگردد. دانش آموزان نیز باید آثار ادبی زیبارا - چه از متقدمین و چه از متأخرین - بخوانند، در آن دقت کنند، نکاتی را که بنظرشان جالب توجه می آید یادداشت کنند و فرا بگیرند. اما این «فرا گرفتن» در واقع نوعی هضم کردن و تحلیل بردن است نه از برداشتن و بازگو کردن.

ازینجهت، برای مایه دادن بدانش آموزان حفظ و مطالعه اشعار زیبا و درجه اول بحفظ قطعات منثور تر حیج دارد. زیرا اگر دانش آموزی شعری را از برداشت و آنرا بصورت سر در آورد و در نوشته خود «حل» کرد، باز ذهنش کاری صورت داده است و اگر این کار باذوق و سلیقه توأم شود بسیار مطبوع و دلکش هم از آب در خواهد آمد.

سوم - بقیه وظایف معلم - تصحیح انشاء: پس از آنکه دانش آموز



انشاء را تنظیم کرد و بدییر داد ، باید معلم مشغول تصحیح آن اوراق شود. در باره مشکلات تصحیح در گفتار دوم بتفصیل سخن گفته شده است و بی آنکه آنسخنان تکرار شود ، خوانندگان عزیز را بمطالب آن گفتار مراجعه میدهیم و مطلب را بدین ترتیب دنبال میکنیم:

اگر دبیر انشاء بخواهد هر هفته مقدار معتناهایی ورقه انشاء را تصحیح و اصلاح کند، چنانچه آدم با پشتکاری باشد فقط میتواند یکمرتبه آنهم بطور سطحی ، اوراق را مرور کند و زیر اغلاط فحاش خطی قرمز بکشد و با اصلاح مختصری بکند و در پایان اظهار نظر کند که خوب یا بد یا متوسط ... نوشته شده است . حتماً باید تصدیق کرد که غیر ازین کاری هم از عهده او ساخته نیست . شاید معلمین تازه نفسی که تدریس انشاء کلاسهای معدودی بعهده آنان محول میشود ، در سالهای نخستین خدمت خود مبادرت بتصحیح نسبه دقیقترا اشاء شاگردان کنند و هر ورقه ای را با دقتی بیشتر بخوانند و معایبش را در حاشیه ذکر کنند. اما بتدریج ، هر قدر فرسوده تر شوند و تجربه بیشتری بیندوزند ، اولاً از حسرات اولیه شان کاسته میشود وثانیاً در مییابند که فعالیت قابل توجه آنان، آنقدر که انتظار داشتند ، نتیجه مطلوب بیار نیآورده و نوشته شاگردان خوب نشده است. پس چه باید کرد ؟

باوضع فعلی ، بهترین وسیله تصحیح همان خواندن انشاء شاگردان در سر کلاس توسط خود ایشانست و اینکار البته فوایدی دربردارد :

۱ - شاگرد ، برای خواندن آثار و ابراز عقیده خویش شهاقت و جرأت مییابد و در نتیجه اینکار که در واقع نوعی ایراد خطابه است ، رفته رفته استعداد لازم برای سخنرانی و صحبت کردن بدون یادداشت را نیز بدست می آورد .

۲ - دانش آموز میکوشد حتی المقدور انشاء خود را بهترین صورت بنویسد ، زیرا در صورت عدم احتیاط مورد انتقاد بیشتر رفقای خویش قرار خواهد گرفت .

۳ - نظر باینکه دانش آموزان باید در انشاء رفیق خود اظهار نظر کنند و هر دانش آموزی ، برای جلب نظر دبیر و نشان دادن حس خرده گیری و انتقاد ارزش فکر خویش بیشتر بدنبال ایرادات موجه و منطقی میگردد ، ناچار حواس شاگردان معطوف ب فهمیدن مطالب انشاء دانش آموز می شود .

۴ - صرفه جویی در وقت: غالباً در اوراق انشاء دانش آموزان غلطها و خطایای مشترکی هست که دبیر - اگر انشاء را در خارج اصلاح کند - ناگزیرست یکیک آنانرا ضمن تصحیح اوراق تذکار دهد و تکرار اینکار ممکن است باعث شود که در بعضی موارد ، این قبیل خطایا از زیر چشم وی پوشیده ماند و ورقه انشاء دقیقاً تصحیح نشود . وقتی انشاء در کلاس خوانده میشود ، دبیر بکبار همان تذکار را دقیق تر و مشروح تر و با ذکر شواهد و امثله بیشتر بدانش آموزان میگوید و تمام آنان ، میتوانند با همان یاد آوری غلطهای خود را اصلاح کنند .

۵ - دانش آموزان برای بیان ایرادات و انتقادات خویش ناگزیر از اقامه دلایل و ارائه شواهد هستند و اینکار در آنان قوت استدلال را تقویت خواهد کرد و آنانرا ناچار بمطالعه اسناد و مدارك و کتب خواهد کرد تا بتوانند دلایل منطقی و پسندیده برای بیان ادعای خویش بیاورند و این دلایل را با بیانی روشن و شیوا و فصیح برای دبیر و دانش آموزان باز گویند .

این طرز استدلال و گفتگو مخصوصاً در انشاهایی که بطریق «مناظره» نوشته شده بسیار مؤثر و سودمندست.

برای این نوع تصحیح رعایت نکات زیر لازم بنظر میرسد:

۱- چنانکه گفتیم دانش آموزان میتوانند و باید انشاء رفقای خود را تصحیح کنند و اگر ایرادی در آن میبینند بازگویند. اما این قبیل ایراد و انتقاد- چنانکه مذکور افتاد- باید حتماً متکی بقواعد و دلائل دستوری و انشایی و منطقی باشد و گرنه وقت گرانبهای کلاس بیهوده تلف خواهد شد و دانش آموزان نتیجه ای نخواهند گرفت.

۲- برای تصحیح هر انشاء بیش از مقدار معینی وقت نباید اختصاص داد زیرا در غیر اینصورت ممکنست دامنه گفتگو بگول بگیرد و کار بمناقشه و جدال لفظی بکشد. در این قبیل موارد معلم باید با مداخله در گفتگو و بیان دلائل صحیح هر یک از طرفین، آنانرا بجای خویش بنشاند و ماجرا را فیصله دهد.

طرز داوری بین طرفین (بی آنکه احساسات هیچیک از آنان جریحه دار شود) و رعایت نوبت و شکل بحث و غیره بستگی بسلیقه و ابتکار دبیران محترم انشاء دارد.

نکته: معمولاً در هر هفته یک موضوع انشاء بشاگردان داده میشود که آنرا در خارج کلاس بنویسند و بدبیرستان بیاورند. البته این کار درست و بجاست. اما اگر ماهی یکبار شاگردان موظف باشند موضوعی را فی المجلس و سر کلاس بنویسند، هم قوه آنان بهتر بدست دبیران محترم خواهد آمد و هم دانش آموزان، بنوشتن انشاء در خارج از کلاس عادت نمیکند و میتوانند در عرض یکساعت موضوعی را که بآنان داده شده است

پروورانند و بنویسند و این امر از نظر گذراندن امتحان انشاء و خاصه امتحانات نهایی بسیار مفیدست .

نمره انشاء - رعایت نکات و تقسیم بندی نمره انشاء بطریق زیرین را بدیران محترم انشاء پیشنهاد میکنیم :

۱- ابتکار و تازگی و هنری که دانش آموز برای پروراندن موضوع

ابراز داشته است : ۶ نمره

۲- مراعات قواعد دستوری : ۴ نمره

۳- بحث درباره اصل موضوع و خارج نشدن از آن : ۴ نمره

۴- نظم منطقی افکار و اندیشه های دانش آموز : ۳ نمره

۵- نظافت و رقه - حسن خط - رعایت قواعد نقطه گذاری : ۲ نمره

۶- امتیاز برای رعایت قوانین و قواعد بلاغی : ۱ نمره

این تقسیم بندی بصورت دستور دقیق و قطعی نیست بلکه حدودی

برای نمره دادن بشمار میرود .

اینست راهی که ، باوضع فعلی ، شاید مطلوبترین و صحیحترین

و تمر بخش ترین راه تصحیح انشاء باشد . این راهرا کم و بیش دیران

محترم انشاء تعقیب میکنند . اما متأسفانه از آن نتیجه ای که باید و

شاید ، نمیگیرند .

اما علت این بی ثمری را در جای دیگر ، در موضوعاتی که برای

انشاء انتخاب میشود ، باید جستجو کرد . موضوعات انشاء در دبیرستانهای

ها ، يك عیب اساسی و بزرگ دارد و آن اینست که نمیتوان روی آن بطور

هنجز و محدود و مشخص صحبت و اظهار نظر کرد . علاوه بر این ، با دادن

اینگونه موضوعات ، فکر دانش آموز از مسیر طبیعی و اصلی خویش

منحرف میشود و خواه ناخواه براه تکلف و تصنع می افتد و نتیجه زحمات دیر را هدر میسازد .

امروز بهیچوجه نمیتوان تعیین کرد که در انشاها از چه مباحثی باید گفتگو شود و همین امرست که نمیگذارد شاگردان راه خود را بدرستی و با صراحت تشخیص کنند و بدان بروند . در گفتار بعدی با شباع از موضوعات مختلف و تقاضای اساسی آن صحبت شده است . اگر موضوعات انشاء را چنانکه در فصل چهارم پیشنهاد شده است ، تغییر دهیم ، غایب این اشکالات ، خود بخود از میان خواهد رفت و تعلیمات و انتقادات و یاد آوری های دیر انشاء مشخص تر و تمرین بخش تر خواهد شد .

## گفتار چهارم

### بحث دربارهٔ موضوعات مختلف

در آغاز گفتار قبل موضوعاتی را که ممکنست به تناسب آسانی و دشواری به ترتیب بدانش آموزان داده شود، ذکر کردیم. اینک در بارهٔ همان موضوعات باید اندکی بحث کنیم و نظر کلی خود را دربارهٔ دادن تغییر اساسی در موضوعات انشاء توضیح دهیم:

نخستین موضوعاتی که باید بدانش آموزان کم تجربه داده شود موضوعات وصفی است که مستقیماً با محسوسات سروکار دارد. فرض کنیم بدانش آموز تکلیف شد که وضع دبیرستان خود را شرح دهد. دانش-آموز، باید نخست از خیابانی که مدرسه در آن واقع است شروع کرده بسادگی تمام آنچه را که در دبیرستان دیده است بازگوید. فرض کنیم وصف دبیرستان البرز، بدانش آموزان یکی از کلاسهای آن داده شده است. قاعدهٔ باید مطلب چنین عنوان شود:

« وقتی در خیابان شاهرضا چند قدمی از چهارراه شاهپور میگذریم، در ضلع شمالی خیابان زمین وسیعی به چشم میخورد که در آن عمارتی احداث نشده است. در انتهای این زمین دیوار آجری کوتاهی است که بوسیلهٔ دری آهنین به محوطهٔ وسیع دیگری باز میشود. زمین این محوطه که

حیات دبیرستان البرز را تشکیل میدهد، از شتهای ریزی پوشیده شده است و میان آن، تزدیک عمارت بزرگ و مجللی که سمت شمال حیات قرار دارد، استخر بزرگی است که همیشه پر از آبست و بزبایی و جلال عمارت می افزاید. عمارت دبیرستان دو طبقه و از آجر سفید ساخته شده است. در ورودی این بنا در ضلع جنوبی ساختمان قرار دارد و برای رسیدن بدان باید از پلکان عمارت بالا رفت. بلافاصله پس از ورود، دالان بزرگی که در سراسر ساختمان از شرق بغرب ممتد شده است، بنظر میرسد که در کلاسهای دبیرستان در آن باز میشود. ضلع شمالی عمارت نیز مشرف بمحوطه وسیع دیگری است که در آن زمینهای ورزش دبیرستان واقع شده است.

اناقهای دبیرستان تمامرو بجنوب و موافق قوانین بهداشت ساخته شده است تا شاگردانیکه روزی شش ساعت از وقت خود را در آن بسر میبرند، از نور آفتاب و روشنایی استفاده کنند... بهمین ترتیب میتوان در باره میدانها و سالنهای ورزش، اتاق کتابخانه، عمارت شبانروزی، ساختمان خاص ریاست دبیرستان، دستگاه اداری و وضع دبیران و دانش آموزان سخن گفت بی آنکه دانش آموز بفعالیت مغزی خاصی غیر از بخاطر آوردن آنچه در دبیرستان دیده است نیاز داشته باشد. تنها مطلبی که دانش آموز موظف برعایت آن میباشد اینست که مشاهدات خویش را منظم و مرتب بنویسد و یکمرتبه از در مدرسه باستخر منتهی الیه شمال غربی زمینهای دبیرستان نپرد؛ در انشاهای وصفی هر قدر جملهها کوتاهتر، اوفکار منظم تر و دیدن دانش آموز دقیق تر باشد، بیترست.

دومین نوع موضوعات نشر کردن حکایات منظوم و بزرگ دانیدن

نوشته‌های قدیم بسبب امر وزست درین قسمت بحث زیادی نداریم و دبیران محترم و دانش آموزان عزیز را بقطعاتی که در درمیان قسمت این کتاب، از متون قدیم فارسی برگردانیده شده است (مانند قطعه‌ای که از کتاب فرج بعد از شدت نقل معنی شده است) مراجعه می‌دهیم. نکته قابل ذکر درین مورد اینست که طرح این قبیل موضوعات فرصت خوبی بدست دبیران شاء می‌دهد تا نکات و دقائق دستور زبان را در عمل و میان نوشته‌های قدیم و جدید بیابد و بشاگردان بازگوید تا خوبی هر کوز ذهن آنان شود.

قسمت سوم موضوعات اخلاقی و اجتماعی است. این قبیل موضوعات بیش از هر قسم دیگر باعث ناراحتی دانش آموزانست. علت آنهم واضح است ازین قبیل مسائل بطرز دقیق و علمی در علم اخلاق بحث میشود و چنانکه میدانیم، اخلاق یکی از شعب سه گانه حکمت عملی است (حکمت عملی عبارتست از: ۱- اخلاق ۲- سیاست مدن ۳- تدبیر منزل) و دانش آموزان نیز چون فقط در سال ششم مختصری اخلاق میخوانند ازین رو نمیتوانند درباره موضوعات اخلاقی بوجهی دقیق بحث کنند.

توجه نفسانی مفاسد اخلاقی نیز در روانشناسی مورد مطالعه قرار میگیرد. روانشناسی از دروس سال ششم ادبی است و دیگر دانش آموزان از آن اطلاعی ندارند. شاگردان کلاس ادبی نیز آنقدر اخلاق و روانشناسی نخوانده‌اند که بتوانند درباره موضوعات و مباحث گوناگون آن اظهار نظر کنند و بالنتیجه مجبور بتکرار آنرا گذشتگان میشوند.

در نتیجه راه حلی که میتوان برای این قبیل موضوعات یافت (اگر بتوان از دادن آن صرف نظر کرد) اینست که این مطالب را در خلال شرح صفحاتی از دفتر زندگی بگنجانند.



چنانکه گفتیم اخلاق قسمتی از حکمت عملی است و حکمت عملی عبارتست از علم درست زندگی کردن بنابراین چه بهتر ازین که دانش آموزان بتوانند با شرح واقعه‌ای از زندگی روزانه خویش، اثر عملی و وضعی یکی از مقاصد یا محاسن اخلاقی را مجسم کنند و از نوشتن «یکی از ملکات فاضله و صفات پسندیده همانا...» آسوده شوند و بیش ازین «شاعر شیرین سخن عایه الرحمه» را نیاز نهند و شعر او را مانند وصله‌ای ناجور بدامن انشاء خویش نچسبانند!

این تنها راه عملی است که برای بیرون آمدن از مضائق شرح و بسط موضوعات اخلاقی مناسب و صحیح بنظر میرسد.

پس از این نوبت به موضوعات فلسفی و ادبی محض میرسد. درین قبیل موضوعات، باید حتماً یک تکیه گاه فکری برای دانش آموز در نظر گرفت و دستاویزی بدو داد تا راهی برای فکر کردن و خلق معنائی داشته باشد. بهمین سبب باید جداً از دادن موضوعات مبهم و بی معنی پرهیز کرد. دادن موضوعاتی نظیر «آه!» و «نگاه!» و «نابلوهای نیمه تمام!» و غیره، شاگرد را در بهت و حیرت و بی خبری محض میگذارد و مخصوصاً این قبیل موضوعات در ذهن دانش آموزانی که مایه کافی و ذهن خلاق ندارند اثری بسیار بدبر جای میگذارد.

چنانکه قبلاً مذکور شد، وقتی دانش آموز باندازه کافی در نوشتن انشاء ورزیده شد میتواند بمیل خود موضوعی را برای نگارش داستان انتخاب کند. داستان نویسی هشکلیترین نوع انشاء است زیرا نویسنده آن باید علاوه بر دانستن فن نوشتن از هنر نویسندگی نیز بی بهره نباشد. اشکال دیگری که در راه نوشتن داستان وجود دارد، نبودن سنت ادبی قدیم

درین قبیل موضوعات است . زیرا دانش آموزان خارجی در ادبیات خویش خواه و ناخواه با داستان و نمایشنامه سرو کار دارند و چنانکه بعداً خواهیم دید موظف بتجزیه و تحلیل داستانهای نویسندگان متقدم میباشند و اینکار آنها را برای نوشتن داستان و آگاهی بر موز و اسرار این فن دقیق آماده خواهد ساخت در صورتیکه در ایران این سابقه اصلاً و ابداً موجود نیست و اگر هم مثنوی داستانهای حماسی و غیر حماسی جالب توجه و زیبا از قدیم مانده است بد بختانه بهیچوجه محل اعتنا نیست و کسی بدین منظور بآنها توجهی نمیکند .

داستانی که دانش آموزان مینویسند ، خواه ناخواه باید از نوع داستانهای کوتاه<sup>(۱)</sup> باشد و این خود اشکال دیگری در کار بوجود میآورد زیرا نوشتن داستان کوتاه برخلاف آنچه در بادی امر بنظر میرسد ، بدرجات دشوارتر از داستانهای دراز<sup>(۲)</sup> است .

فعلاً نمیتوانیم در باره انواع داستان و تحول آن از دوران قدیم تا کنون توضیحی بدهیم زیرا این بحث با وجود نهایت لزوم ، خارج از موضوع فعلی است<sup>(۳)</sup> و ناچار درین قسمت فقط مطالبی را که مبتلابه و مورد احتیاج دبیران و دانش آموزان است توضیح میدهیم :

نخستین نکته ای که باید هنگام نگارش داستان مورد توجه قرار گیرد ، طبیعی بودن آنست . چنانکه میدانیم در هر داستان حوادثی که برای يك یا چند نفر رخ داده است مورد بحث قرار میگردد . کسانی را که

Roman-۲ Nouvelle-۱

۳ - برای مطالعه انواع داستانها و مطالب مربوط باین موضوع

تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود .

در داستان وارد میشوند، بزبان فرانسه پرسوناژ<sup>(۱)</sup> میگزینند. اخلاق و رفتار، حرکات، صحبتها و مقاصد پرسوناژهای داستان باید طبیعی باشد. چنانکه خواننده وقتی توصیف یا گفتار یکی ازین اشخاص را میخواند، باور کند که این حرف از دهان چنین شخصی بیرون آمده یا این کار از چنین شخصی سرزده است. در داستان اشخاص باید بمقتضای سن و طبیعت و وضع خویش سخن بگویند و کار کنند و لباس بپوشند. طبیعی است که باید طرز تعبیر يك شاگرد قهوه چي از يك موضوع سیاسی و اجتماعی یا اخلاقی با طرز تعبیر يك استاد دانشگاه تفاوت داشته باشد. خلاصه باید هر يك از پرسوناژها به «زبان»<sup>(۲)</sup> خود سخن بگویند و اصطلاحات و تعبیرات خاص خود را بکار برند.

نکته دوم، تناسب وقایع داستان با یکدیگر است. برای يك نتیجه کوچک مقدمات دور و دراز چیدن، باعث ملال خواننده میشود. برعکس گرفتن يك نتیجه مهم و بزرگ از مقدمات سست و کوتاه و غیر مهم نیز خواننده را نازاحت میکند. نویسنده داستان، باید ذهن خواننده را برای قبول وقایعی که در در داستان میگذرد، آماده سازد و این یکی از دقیق فن داستان نویسی است.

سومین مطلب، جبری بودن نتیجه داستان است. وقایع باید مثل حلقه های زنجیر بیکدیگر ارتباط قوی و محکم داشته باشد. مقدمات باید طوری چیده شود که وقتی نتیجه گرفته شد، خواننده نیز نزد خود انصاف دهد که آن مقدمات میبایست بچنین نتیجه ای برسد. مثالی بزنییم:

---

personnages - ۱

Vocabulaire - ۲

در کلیله و دمنه داستانی هست که خلاصه آن از اینقرار است :

زاهدی بیرون غار خویش مشغول طهارت بود، زانگی بچه موشی را که در مقدار داشت نزدیک وی بر زمین انداخت. زاهد بسدورحمت آورد و او را از زمین برداشت و چون موشی نداشت دعا کرد تا خداوند وی را بصورت دختری در آورد. دعای زاهد مستجاب شد. بچه موش بدختری زیبا مبدل شد و زاهد مواظبت ویرا بر عهده گرفت تا بسنین جوانی رسید و جمال و کمال فراوان یافت. زاهد که دید هنگام شوی گرفتن دختر فرا رسیده است خواست تا او را بشوهری دهد. دختر گفت من شوهری نمیخواهم که هیچکس را یارای برابری با او نباشد. زاهد نزد خورشید رفت و از او خواست تا دختر را بزنی بگیرد. خورشید گفت من با این فروغ و عظمت در برابر يك لکه ابر عاجزم زیرا میتوانم از رسیدن نور من بزمین جلو گیری کند و چهره درخشان مرا تیره و تار سازد. زاهد نزد ابر رفت و خواهش خود را تکرار کرد. ابر گفت چگونه از من چنین تقاضایی میکنی و حال آنکه يك باد کوچک وجود لطیف مرا از یکدیگر متلاشی میکند و هر جا که خاطر خواه اوست میبرد. زاهد نزد باد رفت. باد هم از قبول درخواست وی معذرت خواست و گفت بر روی زمین کوههاست که در برابر شدیدترین طوفانها محکم و استوار می ایستند و سرمویی تزلزل با آنهاست نمی دهد. زاهد نزد کوه رفت و خواست دختر را باز دهد. کوه گفت من با این عظمت و سنگینی از دست موشی کوچک و نازوان بستوه آمده ام چه در دل من سوراخها کند و راهها پدید آورد و مرا با وی یارای مقاومت نباشد. زاهد ماجر را بدختر باز گفت. دختر

گفت پس موش از تمام آنسان تواناتر است و از هر جهت شایستگی شوهری مرا دارد. زاهد که پافشاری ویرا در زناشویی با موش بدید دعا کرد تا دختر بصورت نخستین بازگشت و بجهت نکاح موش در آمد...<sup>(۱)</sup>

نتیجه این داستان «جبری» نیست. زیرا علاوه از آنکه موش تواناترین موجودات نیست، این دور و تسلسل میتواند ادامه یابد. لافوتن که این افسانه را در کتاب خویش بنظم آورده است میگوید: «این نتیجه صحیح نیست زیرا موش نیز میتوانست بگوید من با تمام جالاکوی از دست گربه خواب راحت ندارم و گربه نیز ترس فراوان خود را از سگ خاطر نشان کند...» این انتقاد کاملاً درست است زیرا میتوانیم این گفتگورا تا جایی که بخواهیم ادامه دهیم و اگر نه مقصود ازین داستان اثبات اصل تمایل هر چیز به جنس خود بود، بر همین هندی نیز دامنه این گفتگورا بیش ازین میکشید.

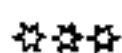
اینهاست مطالبی که هنگام نقد داستان توجه بآن در درجه اول اهمیت است و بدون رعایت آنها نمیتوان درباره داستان اظهار نظر کرد. مسائل دیگری از قبیل روش نگارش<sup>(۲)</sup> داستان، طرز تنظیم صحنه‌ها، تنظیم مکالمات و امثال آن جنبه فرعی دارد. باید در کتبی که خاص این موضوع است مورد بحث و مطالعه دقیق و روشن قرار گیرد و چون این کتاب مختصر بیش از این اجازه مطالعه کلام را نمیدهد، این گفتگورا همین جا پایان میدهیم و بابت اساسی از موضوعات انشاء

۱ - کلیله و دمنه - تصحیح آقای عبدالعظیم قریب - چاپ تهران -

۱۳۱۹ - ص ۱۸۵-۱۸۶

۲ - Technique

همپردازیم و پس از آن روش خود را در باره دادن موضوع انشاء بدانند  
آموزان توضیح میدهم .



تاکنون آنچه درباره انشاء و طرز نگارش و انتخاب موضوع و  
انواع مختلف موضوعات گفتیم مطالبی بود که هم امروز، در کلاسهای درس  
انشاء مبتلابه دبیران محترم است و تصور می‌رود اگر نکاتی را که در این  
کتاب شرح داده شده است، با دقت تمام مورد توجه قرار دهند و عمل  
کردن و بکار بستن آنرا بدانند آموزان توصیه کنند، ممکن است در  
نوشتن و آموزش انشاء پیشرفتی حاصل آید .

اما اینک میخواهیم مطالبی اساسی تر و کلی تر و در عین حال حیاتی تر  
را مطرح کنیم و آن اینست که آیا صورت فعلی برنامه و آموزش انشاء  
بهترین صورت ممکن اینکار است یا نه؟ و اگر روش و برنامه فعلی بهترین  
صورت آموزش انشاء نیست، این فن شریف را بچه ترتیب و طبق چه  
اصولی میتوان بشاگردان آموخت؟ بدین ترتیب پس از آنکه جزئیات  
موضوع را از نظر وضع فعلی مورد بحث قرار دادیم اینک باید درباره  
اصل موضوع بطور کلی اظهار نظر کنیم .

تصور نمیکنیم هیچیک از دبیران محترم انشاء و حتی تنظیم کنندگان  
برنامه فعلی این درس بتوانند ادعا کنند که در مدارس ما انشاء بهترین  
صورت و طبق صحیح ترین برنامه ممکن بدانند آموزان آموخته میشود.  
عیوبی که در کار آموزش انشاء وجود دارد، بدو قسمت بسیار بزرگ و کلی  
تقسیم میشود .

نخست : عیوبی که در روش آموزش برنامه فعلی تاکنون وجود داشته و دارد . درباره این قبیل معایب تاکنون بتفصیل ودقت تمام سخن رانده شده وفصول سه گانه کتاب تا اینجا صرف باز نمودن این نقائص و نشان دادن راه چاره آن شده است واز این نظر دیگر چیزی بر مطالب گذشته نمی افزاییم .

دوم : عیوب و نقائصی است که در اصل برنامه وجود دارد . ازین نقائص تاکنون سخنی درین کتاب گفته نشده است واینک باید نظر خود را درین باب اظهار داریم .

چنانکه گفتیم هیچکس برنامه فعلی را بهترین وصحیح ترین برنامه ممکن نمیداند وتوجهی که درین اواخر ازلیای محترم وزارت فرهنگ برای اصلاح نقائص برنامه آموزشی ابراز میدارند بهترین موید واقوی دلیل این ادعاست . اما پیش از بررسی نقائص موجود در برنامه فعلی بهتر آنست که بتوان مقدمه نظری بروش آموزش انشاء در کشورهای دیگر - وخاصه کشوریکه برنامه تعلیماتی آن در دوران بعد از مشروطیت سر مشق ما بوده است - بیفکنیم .

تا آنجا که اطلاع در دستست ، در فرانسه آموزش انشاء بصورتیکه درین کشور معمول است وجود ندارد . هیچگاه معلم انشاء برای دانش آموزان موضوعاتی از قبیل : « فروتنی وتواضع » و « شب » و « بزرگ منشی » و « کشاورزی بهتر است یا صنعت ؟ » را تعیین نمیکند . معلم انشاء يك بیت یا اییاتی از آثار منظوم شعرای آنکشور را بعنوان موضوع انشاء بدست دانش آموزان نمیدهد . خلاصه هیچیک از این قبیل

موضوعاتی که در صفحات گذشته به تفصیل مورد بحث قرار گرفت برای نگارش بدانش آموزان داده نمیشود .

پس موضوعات آنان از چیه قییل و چیه صورت است ؟ اصولاً در فرانسه (درشاید در تمام کشورهای اروپایی) درس انشاء بصورت درس مستقل از معانی و مطالب متنوع زندگی ، مورد بحث نیست . بلکه انشاء و قرائت با یکدیگر توأم است . معلم ادبیات موضوعی را از روی آثار کلاسیک برای دانش آموزان تعیین میکند که بخوانند و بفهمند و روی آن کتباً اظهار نظر کنند (بحرۃ این اظهار نظر را بعداً توضیح خواهیم داد) دانش آموزان نیز ابتدا بدین خیل نمی افتند که باید مطالبی خارج از موضوع سرهم کند و تحویل دبیر خویش دهد . آنچه از خود خواسته اند ، مشخص و معین است . وی همانرا میخواند و نظری را که نسبت بدان پیدا کرده است ، می نویسد و بمعلم ارائه میدهد . معلم ، اگر در نوشته وی آثار سستی و رکاکت و پرمیشا نگویی و کوتاهی فکر و عدم تناسب واژه ها و جمل یافت بدو تذکار میدهد و دانش آموز ضمن همان درس (که در واقع درس انتقاد و بحث در آثار کلاسیک زبان است) فن نوشتن را می آموزد و چون هرگز بتکلفاتی که در مدارس ما معمول شده نیفتاده است ، رفته رفته باین فن آشنا میشود و پس از چندسالی تحصیل ، هر مطالبی را که بخواهند میتواند بدون تحمل رنج و زحمت بنگارد . مثالی بزنیم :

فرض کنید دبیر تاریخ و ظننه داشته باشد ضمن آموختن درس تاریخ و سؤال کتبی از دانش آموزان ، غلطیهای انشایی و دستوری آنانرا نیز تصحیح کند . در اینصورت وقتی موضوع سؤال تعیین شد ، دانش آموزان



دیگر نمیتوانند خارج از موضوع چیزی بنویسند یا مطالب را مکرر و مترادف و آمیخته باحث و جزواتد بیاورند. بعلاوه اگر سؤال را بدانند، سرعت و بدون سرگشتگی مشغول نوشتن آن خواهند شد. وقتی سؤال نوشته شد معلم دوظیفه دارد: نخست اینکه ببیند این سؤالات از نظر علم تاریخ درست نوشته شده است یا نه و دوم اینکه آیا درین اوراق غلطیهای دستوری و انشایی وجود دارد یا خیر و اگر وجود دارد، آنرا تصحیح کند اینك که مطلب با ذکر مثال روشن شد، باید دانست که در روش فعلی بجای موضوع تاریخی باید موضوعات ادبی محض، یعنی بحث در آثار ادبی گذشته ایران بدانش آموزان داده شود. اینست راهی که دیگران رفته و از آن نتایج بسیار درخشان و عالی - چنانکه دیده ایم - گرفته اند.

مادر ایران فن انشاء را بصورت يك درس مستقل و جدا از سایر دروس مورد مطالعه قرار میدهیم و از کسی که هنوز راه فکر دن و اظهار نظر را نیاموخته است میخواهیم بدون داشتن مایه قبلی نظر خود را در باره موضوعات کلی اجتماعی و فلسفی و اخلاقی اظهار کند. طبیعی است که چنین کاری به نتیجه نمیرسد و حاصل این نوع تعلیم آنست که دانش آموزان اظهار نظر در باره يك فیلم سینما یا يك داستان کوتاه و يك مقاله ادبی و سیاسی مندرج در جرید عاجزست.

ضمن بیان این توضیح، قسمتی از پاسخ سؤال مطروحه نیز روشن شد. با توجه به مراتب فوق، معلم ادبیات بدانش آموزان تکلیف میکند که يك داستان، یا يك نمایشنامه از آثار کلاسیك زبان (مثلا نمایشنامه خسیس مولی بر، یا یکی از آثارهای راسین مانند فدر و غیره یا یکی از داستانهای

کلاسیک مانند اوژنی گرانده ( را مطالعه کنند و ضمن مطالعه در باره روحیات و اخلاق و وضع عمومی یکی از قهرمانان داستان اظهار نظر کنند. مثلاً فرض کنیم موضوع مطالعه کتاب «اوژنی گرانده» اثر بالزاک تعیین شده است. معلم از دانش آموزان میخواهد که در باره روحیات و اخلاق «بابا گرانده» یا «اوژنی» یا خدمتکارشان «فاتو» اظهار نظر کنند. این اظهار نظر، همکنت در باره تمام یا هر یک از مظاهر شخصیت مورد بحث باشد. مثلاً ممکن است بگویند اخلاق بابا گرانده، یا وضع ظاهری و قد و قامت، و قیافه و روش اوژنی را توضیح دهند یا اساساً در باره شخصیت گرانده یا زنش سخن بگویند و اگر نکات جالب و صفات بارز یا نقاط ضعفی درین اشخاص که مخلوق قریحه خلاق نویسنده هستند می بینند، باز نمایند و گفته های خود را با ارائه دلایل و مدارک و شواهدی که از کتاب استخراج کرده اند اثبات رسانند (۹)

۱ - ما برای مثال از آنجهت داستان اوژنی گرانده را انتخاب کردیم که هم در تهران نمایش داده شده و هم ترجمه فارسی کتاب آن بطبع رسیده است و خوانندگانیکه مایل باشند میتوانند برای آگاهی از داستان باصل کتاب مراجعه کنند. درین کتاب سرگذشت مرد بسیار خسیسی مورد بحث قرار گرفته است. نام این شخص بابا گرانده است و بالزاک ویرا چنان ساخته است که هنوز در ادبیات فرانسه و حتی دنیا بیش از دو نمونه خست، یکی بابا گرانده بالزاک و دیگری آرپاگون مولی بر نمی شناسند. این مرد جنون زرا ندوزی داشته و سعادت خود و خانواده اش را فدای همین کار میکند. دخترش اوژنی دختری ساده دل و روستایی و زیباست که دل بمهر پسر عموی خویش که جوانی پاریسی و معاشرتی است میبازد و گنجینه ای را که پدرش برای وی فراهم آورده بود در اختیار پسر عموی خود میگذارد. پسر عمو، پول

بقیه باورقی در صفحه بعد

این طرز کار فوایدی چند در بردارد:

نخست اینکه دانش آموز ناگزیرست آثار کلاسیک زبان خود را با دقت تمام بخواند و معانی لغات و عبارات مشکل آنرا دریابد و این کاریست که هرگز در مدارس ما صورت نمیگیرد و اگر دانش آموزی کتب سعدی یا حافظ یا فردوسی یا نظامی را مطالعه کند، نه از لحاظ انجام تکلیف دیرستن، بلکه بسائقه ذوق و استعداد شخصی است.

دوم اینکه دانش آموز، باید مطالبی را که برای اظهار نظر لازم است از کتاب بیرون بیاورد و این امر، خود بخود راه مراجعه بکتاب و استخراج مطالب مورد نظر را بدانش آموز نشان میدهد.

سوم اینکه دانش آموز، باید روی مطالب مستخرج از کتاب بحث و استدلال کند این بزرگترین منفعتی است که از اینکار عاید وی میشود، زیرا ذهنش با استدلال و بیرون آوردن و استفاده از مطالب مختلف و بحث

---

اوژنی را برداشته سفری دور دست اختیار میکند. با یا گرانده وقتی از ماجرای گنجینه دخترش آگاه میشود، از شدت تأثر و بغض میپرد. اوژنی نیز در غیبت پسر عموی خود، مدت‌ها بانتظار میماند تا روزی نامه‌ای از وی بدو میرسد. پسر عمو درین نامه اعلام کرده بود که نمیتواند با وی ازدواج کند و برای ادامه زندگی خویش راهی دیگر دو پیش گرفته است. اوژنی که همه چیز حتی عشق خود را از دست داده تروت بیکران خویش را وقف امور خیریه میکند و خود نیز تارك دنیا میشود. بالزاک درین کتاب دو باره هر يك از شخصیتها توضیحات مفصل داده و چهره آنان را با دقت نظر خاصی ترسیم کرده است. بطوریکه میتوان از روی نوشته او بجزئیات صفات و اخلاق آنان پی برد. در صفحات بعد، برای آنکه آوردن مثال از ادبیات بیگانه ممکن است مطلب را دچار اسکال و ابهام کند، از ادبیات فارسی نیز شواهد متعددی آورده خواهد شد.

انتقاد عادت میکند و در نتیجه میتواند آثار ادبی عصر خویش را با نظر انتقادی بخواند و دربارهٔ رماتها، نمایشنامه‌ها، فیلمها و غیره اظهار نظر کند و نظر خویش را منتهی بدلائل و مدارك عقلی سازد و اگر خود بکار نویسندگی پرداخت، قبل از هر کس از کار خود خرده‌گیری و انتقاد کند و نقائص آنرا دریابد و مرتفع سازد.

پس از آنکه تمام این مراحل طی شد، دانش آموز قلم بدست میگیرد و دلایل و شواهدی را که برای بحث در موضوع یافته است مینویسد. چنین دانش آموزی چون مواد اولیه لازم برای نوشتن را در اختیار دارد، هرگز دچار مضیقه نمی‌شود و از نوشتن و تمیمناند و برای پر کردن صفحه بتکرار مترادفات و حفظ جمل ساخته دیگران متوسل نمیشود و اگر خود بخواهد، باز مجال چنین کاری را ندارد. بدین ترتیب مشکلاتی که در راه آموزش انشاء و طرز فکر کردن و نوشتن وجود دارد، خود بخود از بین میرود. دبیر ادبیات، هرگاه کسر و نقصان باغلیبی در انشاء دانش آموز دید، بدو تذکار میدهد و او نیز راه رفع این نقیصه را بخاطر میسپارد و پس از مدتی فن نوشتن را می‌آموزد و دستش براد می‌افتد.

اینست طرز آموزش انشاء در کشورهای دیگر، و چنانکه می‌بینیم نتایجی را که از تعقیب این روش میگیرند بهیچوجه با نتایج کلاس انشاء در ایران قابل قیاس نیست.

در کشور ما هیچیک از دانش آموزان و دانشجویانی که حتی تحصیلات عالی خود را پایان میرسانند يك بار هم تمام آثار نظم و نثر مشهور فارسی را نمیخوانند و این جای کمال تأسف است.

در زبان فارسی گنجینه‌های بسیار بزرگ و غنی و از آثار منظوم و  
 منتور وجود دارد. اینجا در باره کیفیت این آثار بزرگ نمیتوانیم چنانکه  
 شایسته و لازمست صحبت کنیم. اما آنچه مسلم است اینست که دانش آموزان  
 و دانشجویان عزیز ما کمتر باین آثار دسترسی پیدا میکنند. تدابیری نیز  
 که وزارت فرهنگ در گذشته اتخاذ کرده و منتخبی از این آثار را بدست  
 بهترین استادان فن فراهم آورده و در دسترس دانش آموزان نهاده است،  
 آنطور که باید فایده‌ای نمخشیده و کمتر دانش آموزیست که در دوره متوسطه  
 منتخب کلیله و دمنه، سیاستنامه و قابوسنامه و اخلاق ناصری و اسرار التوحید  
 و شاهنامه فردوسی و مسعود سعد سلمان و غیره و غیره را مطالعه کرده باشد.  
 در صورتیکه این کار برای ما و ادبیات کهنسالمان جنبه حیاتی  
 دارد. باید دانش آموزان و دانشجویان این آثار را بخوانند و  
 روی آن اظهار نظر کنند. این تنها پایه‌ای است که ادب آینده  
 فارسی را میتوان بر روی آن نهاد.

برای اینکه دانشجویان و دانش آموزان آثار بزرگ ادبی فارسی  
 را بخوانند و در آن دقت کنند هیچ راهی جز این نظر نمیرسد تنها راه  
 اتخاذ همین روش، مطالعه آثار ادبی گذشته و بحث و انتقاد در آنست.  
 برای روشن شدن موضوع ناگزیر از ذکر چند مثال هستیم:

در شاهنامه فردوسی داستانهای بسیاری مانند داستان ضحاک  
 ماردوش، داستان جمشید، داستان زال و رودابه، داستان رستم و سهراب،  
 داستان کیخسرو، داستان سیاوش، داستان منیژه و بیژن، داستان رستم و  
 اسفندیار، هفت خوان رستم، هفت خوان اسفندیار و غیره وجود دارد.  
 در سایر کتب فارسی مانند خمسه نظامی، لیلی و مجنون مکتبی، حدیقه سنائی

تاریخ بیهقی ، سیاستنامه خواجه نظام الملک نیز حکایات بسیار هست .  
باید اساس کار نگارش انشاء را روی این «مواد اولیه» نهاد .

البته این کار، خاصه در کشور ما که تا کنون چنین روشی سابقه نداشته  
است ، قدری دشوار بنظر میرسد . اما چاره‌ای جز این نیست . باید حیلتهایی  
از پی آسانی دشوار کرد و برای اجرای آن راهی جست .

در آغاز کار باید فقط دانش آموزان را وارد کرد که یکی از داستانهای  
ادبی قدیم را بخوانند و بسبب ساده و امروزی بنویسند . البته درین کار نیز باید  
رعایت استعداد دانش آموزان را کرد و ابتداء داستانهای کوتاه و ساده و سپس  
داستانهای نسبتاً مفصلتر و مشکلتر را برای آنان بعنوان موضوع تعیین  
کرد . وقتی دانش آموز درین کار قوی دست شد ، آنوقت باید رفته رفته او  
را بیعت در اطراف موضوع داستان و قهرمانان آن واداشت . برای  
نشان دادن نحوه این بحث نیز آوردن چند مثال لازمست :

طوری که میدانیم ، اسفندیار بدستور پدرش گشتاسپ برای بند کردن  
رستم و آوردن او بیاینخت ، سیستان رفت و در جنگی که با رستم کرد ،  
کشته شد . درین داستان میتوان بشاگردان تکایف کرد که علل راضی  
شدن اسفندیار برفتن سیستان و جنگ با رستم ، یا علل امتناع کردن رستم  
از آمدن با اسفندیار را بتفصیل بنویسند یا بطور کلی بگویند که اگر  
ماجرای رستم و اسفندیار بصالح منتهی میشد ، چه اشکالی ممکن بود در  
کار بیش آید

مثال دیگر : چنانکه خوانده‌ایم ، افراسیاب پادشاه توران سهراب  
فرزند رستم را برای جنگ با ایرانیان آماده ساخت و او را بمیدان رستم

فرستاد و پس از وقایعی که در داستان رستم و سهراب هندرجست ، سهراب بدست پدر خویش بقتل رسید . باید از دانش آموزان خواست تا دلایلی را که باعث شد رستم فوراً سهراب را بقتل برساند جمع آوری و بررسی کنند و ببینند که آیا رستم درین اقدام خویش خطا کار بوده است یا نه ؛ در داستانهای نظامی موضوعات زیادتری برای بحث وجود دارد .

مثال از خسرو و شیرین : طی داستان خسرو و شیرین ، يك داستان فرعی و مختصر بنام داستان شکر اصفهانی گنجانیده شده است . دانش آموزان این داستان را بخوانند و آنرا انتقاد کنند و نقاط ضعیفش را باز نمایند .

یا مثلاً ممکن است دبیر از دانش آموزان بخواهد دلایلی را که باعث میشد خسرو پرویز از زناشویی با شیرین اعراض کند ، بنویسند .

مثال از لیلی و مجنون : ممکن است بشاگردان تکلیف کرد که پس از مطالعه لیلی و مجنون نظامی دلایل امتناع پدر لیلی از دادن دختر خود بمجنون را مشروحاً بنویسند .

وقتی دانش آموز بدینکار عادت کرد و فکر انتقادی در وی بوجود آمد و توانست مطالب لازم را از کتابی استخراج کند ، آنوقت باید برای او موضوعات مشککتر تعیین کرد . مثلاً بدو گفت بهترین داستان هفت پیکر را تعیین کند و دلایلی را که درین باره دارد بنویسد . یا نکاتی را که در داستان خسرو و شیرین بنظرش قابل انتقاد می آید بیان کند .

تردید نیست که در آغاز کار انشاء دانش آموزان سست و بیمایه است و نقاط ضعف بسیار در آن دیده میشود . این نقاط ضعف باید یکی یکی مورد توجه دبیر قرار گیرد و تذکر داده شود . علاوه بر این از حکایات

و افسانه‌های کوچک (مانند حکایات کایله و دمنه و قابوسنامه و هر زبان‌نامه و حدیقه‌سنائی و منطق الطیر عطار و غیرهم) نیز بهمین نحو باید استفاده کرد.

نتیجه : امروز، برخلاف قرون و اعصار گذشته، ادبیات از انحصار عده معدود دانشمندان و امرا و درباریان و متشخصین بیرون آمده و در تمام شئون زندگی اجتماعی ملت ما نفوذ یافته است. مردم هر روز با سوادتر می‌شوند. مطبوعات هر روز رونق و اعتبار بیشتری می‌یابند و آثار ادبی بوسیله کتب، جراید، مجلات و نشریات دیگر و رادیو و سینماها و آثارها تا قصبی بلاد ایران گسترده می‌شود و زندگی مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در چنین روزگاری باید ملت ما بتواند سنتهای پرافتخار ادبیات درخشان گذشته خویش را بخوبی بشناسد. از محاسن و معایب آن باخبر شود، روی آن بحث و استدلال کند و با وسایلی که در دست است آنرا بدنیای متمدن امروز بشناساند.

علاوه بر این، بی هیچ تردیدی تاریخ ادبیات ما درین عصر متوقف نخواهد گشت. ما باید برای آیندگان خویش ادبیاتی متناسب با این قرن و این زندگی بیادگار بگذاریم: ادبیاتی که با داشتن رنگ ملی و حفظ سنن تاریخی و ادبی گذشته لایق عرضه شدن در بازارهای ادب جهان باشد. خلق و ایجاد چنین بنای عظیمی، بدون دانستن و فهمیدن و شناختن آثار گذشته بطریق صحیح و علمی، میسر نیست. نخستین سنگ این بنای باشکوه در کلاسهای ما و بدست دبیران فارسی و انشاء نهاده می‌شود. آنان باید بوظیفه خطیر خویش آشنایی کامل داشته باشند. سعدی و حافظ و فردوسی عصر ما باید ازین مدارس بیرون آیند و درین مکتب بزنگی



گذشته و آینده ملت خویش آشنا شوند . مردم را بشناسند ، مفاسد اجتماعی را تمیز دهند ، راه اصلاح جامعه خود را بیابند . آرزوهای ملت ایران را درك کنند و با آشنایی با آثار عظیم نیاگان خویش ، دست بکار شوند . آیا تمام این مطالب را میتوان با نوشتن چند سطر در باب مضرات کینه و حسد و فوائد احسان و دستگیری از مستمندان و ... آموخت ؟ هرگز ! لازمه اینکار آشنایی دقیق با فراز و نشیبهای زندگی گذشته این ملت ، و دانستن اخلاق و روحیات و سجایای این قوم و آموختن روش گفتن و نوشتن از زبان مردم کهنسال این سرزمین است . ملت ما را جز بوسیله آثاریکه در سالیان دراز زندگی اجتماعی از خویش بیادگار نهاده است نمیتوان شناخت و برای تکامل زندگی امروز وی راهی نمیتوان پیشنهاد کرد . این تنها راه پروردن سعدی و حافظ و فردوسی امروز است . ما برای تحقق این آرزوی مقدس ، برای برداشتن نخستین گام درین راه پرافتخار و برای رسیدن باین هدف بزرگ و حتمی الوصول روش خود را پیشنهاد کرده ایم و از همکاران گرامی خویش برای حصول این مقصد یاری و کمک میخواهیم .



گزیده آثار

نویسندگان ایرانی و خارجی



## اثر شادروان صادق هدایت

### داش آکل

همه اهل شیراز میدانستند که داش آکل و کاکا رستم سایه یکدیگر را با تیر میزدند. یک روز داش آکل روی سکوی قهوه‌خانه دومیل چندک زده بود، همانجا که بانوغ قدیمیش بود. قص کس کی که رویش شده سرخ کسیده شده بود پهلوش گذاشته بود و باسه انگشتش بخرادرکاسه آبی میگردانید. ناگاه کاکارستم از در در آمد، نگاه تحقیر آمیزی باو انداخت و همینطور که دستش برشالش بود رفت روی سکوی مقابل نشست بعد رو کرد بشاگرد قهوه‌چی و گفت:

« به به بچه، به به چای بیار بیتم!»

داش آکل نگاه پر معنی بشاگرد قهوه‌چی انداخت بطوری که او ماست‌ها را کیسه کرد و فرمان کاکارا شنیده گرفت. استکان‌ها را از جام برنجی درمی آورد و در سطل آب فرومی برد، بعد یکی یکی خیلی آهسته آنها را ختک می‌کرد. از مالش حوله دور شیشه استکان صدای غرغر بلند شد.

کاکارستم ازین بی‌اعتنائی خشکین شد. دوباره دادزد:

«مه‌مه‌مگه کری! به به تو هستم!»

شاگرد قهوه‌چی بالبخند مردد بداش آکل نگاه کرده کاکا رستم از این دندانه‌پاش گفت:

«او-وای شک کسان، آنهایی که قق‌قی می‌یامیشند، آگ اولوطی

هستند!! امشب می‌آیند، دست و به به پنجه نرم‌میک‌کنند!»

دش آكل هينعلور كه يخ را دور كاسه ميگردانيد و زير چشمي وضعت  
رامي بايد خنده گستاخي كرد كه يك رچ دندانهاي سفيد محكم از زير سبيل  
خنا بسنه او برق زد و گفت :

« بي غيرتها رجز ميخوانند، آنوقت معلوم ميشه رستم صسولت و  
افندي پيزي كيست »

همه زدند زير خنده نه اينكه بگرفتن زبان كاكارستم خنديدند ، چون  
ميدانستند كه اوزباناش ميگيرد ، ولي داش آكل در شهر مثل گاو پيشاني  
سفيد سرشناس بود و هيچ لوطي پيدانميشد كه ضرب شستش را نچشيدده باشد ،  
هر شب وقتي كه توي خانه ملا اسحق يهودي يك بطر عرق دو آتشفه راسر  
ميكشيد ردم محله سردزك ميايستاد ، كاكارستم كه سهيل بود ، اگر جدش هم  
ميامد لنگه ميانداخت . خود كاكا هم سيدانست كه مسرد ميدان و حريف داش  
آكل نيست ، چون دوبار از دست او زخم خورده بود و سه چهار بار هم روي  
سيه اش نشسته بود ، بخت برگشته چند شب پيش كاكارستم ميدان را خالي  
دیده بود و گرد و خاك ميگرد . داش آكل مثل اجل سر رسیده يك مشت  
مملك بارش کرده بود . باو گفته بود :

« كاكا ، مردت خانه نيست معلوم ميشه كه يك بست پيشتر كشيدی ،  
خوب شنكلت کرده . ميداني چيه ، اين بي غيرت بازيها ، اين دون بازيهارا  
كنار بگذار ، خودت را زده اي بلاتي خجالت هم نميكشي ؟ اينهم يك جور  
گدائي است كه پشه خودت کرده اي . هر شبه خدا جاورااه مردم را ميگيري ؟  
بيورباي ولي قسم اگر دوسر تبه بدمستي كردي سبيلت را دود ميدهم . با برگه  
همين قهه دونيمت ميكنم »

آنوقت كاكارستم دمش را گذاشت روي كواش و رفت ، اما كينه  
دش آكل را بدلش گرفته بود و پي بهانه ميگست تا لافي بكنند .  
از طرف ديگر داش آكل راهمه اهل شيراز دوست داشتند ، چه او در  
همان حال كه محله سردزك را قرق ميگرد ، كاري بكار زن و بچه ها نداشت  
بلكه برعكس با مردم بمهرباني رفتار ميگرد و اگر اجل برگشته اي بازني  
شوخي ميگرد يا بكي زور ميگفت ديگر جان سلامت از دست داش آكل  
بدر نميبرد . اغلب دیده ميشد كه داش آكل از مردم دستگيري ميگرد ، بخشش  
مينمود ، و اگر دنكش ميگرفت بار مردم را بخانه شان پيرسانيد . ولي  
بالاي دست خودش هم چشم نداشت كس ديگر را ببندد ، آنهم كاكارستم كه  
روزي سه منقار تريك ميكشيد و هزار جور با مبول ميزد :

کاکارستم ازین تحقیری که در قهوه‌خانه نسبت باو شده، مثل بسرج زهرمار تشسته بود. سپیش را میجوید و اگر کارش میزدند خوش در نیامد. بعد از چند دقیقه که شلیک خنده فروکش کرد همه آرام شدند مگر شاگرد قهوه‌چی که بارنگ تاسیده پیرهن یخه‌حسنی، شب کلاه و شلوار دیت دستش را روی دلش گذاشته بود و از زور خنده بیج و تاب میخورد و بیشتر سایرین بخنده او میخندیدند. کاکارستم از جادرفت، دست کرد قندان بلور تراش را برداشت برای سرشاگرد قهوه‌چی پرت کرد. ولی قندان بسماور خورد و سماور از بالای سکو باقوری بزمین غلطید و چندین فنجان را شکست بعد کاکارستم بلند شد با چهره برافروخته از قهوه‌خانه بیرون رفت

قهوه‌چی با حال پریشان سماور را واری کرد و گفت:

«رستم بود و یکدست اسلحه، ما بودیم و همین سماور لکنته!»

این جمله را بالحن غم انگیزی داد! کرد ولی چون در آن کنایه برستم زده بود، بدتر خنده شدت کرد. قهوه‌چی از زور پسی بشاگردش جمله کرد ولی داش آکل بالبخند دست کرد یک کیسه پول از جیبش در آورد، آن میان انداخت.

قهوه‌چی کیسه را برداشت وزن کرد و لبخند زد.

درین بین مردی باپسنگ مخمل، شلوار گشاد کلاه نمیدی کوتاه سراسیمه وارد قهوه‌خانه شد، نگاهی باطراف انداخت، رفت جلو داش آکل سلام کرد و گفت:

«حاجی صمد مرحوم شد.»

داش آکل سرش را بلند کرد و گفت:

«خدا بیامرزدش!»

«مگر شما نمیدانید وصیت کرده؟»

«منکه مرده خور نیستم، برو مرده خورها را خبر کن!»

«آخر شمارا و کیل وصی خودش کرده...»

مثل اینکه ازین حرف چرت داش آکل پاره شد، دوباره نگاهی بر

نایب او کرد دست کشید روی پیشانی، کلاه تخم مرغی او پس رفت و پیشانی دورنگه او بیرون آمد که نصفش از تابش آفتاب سوخته و قهوه ای رنگ شده بود و نصف دیگرش که زیر کلاه بود سفید مانده بود. بعد سرش را تکان داد، چپق دست خاتم خودش را در آورد باهستگی سر آن را توتون ریخت و باشتش دور آنرا جمع کرد، آتش زد و گفت:

«خدا حاجی را بیمارزد، حالا که گذشت ولی خوب کاری نکرد، ما را توی دغسه انداخت. خوب تو برو من از عقب میآیم»  
کسیکه وارد شده بود، پیشکار حاجی صمد بود و با گام‌های بلند از در بیرون رفت.

داش آکل سه گره‌اش را درهم کشید، با تفسن بچپش بگ میزد و مثل این بود که ناگهان روی‌هوای خنده و شادی قهوه‌خانه از ابرهای تاریک پوشیده شد. بعد از آنکه داش آکل خاکستر چپش را خالی کرد بلند شد، قفس‌گرک‌ها را بدست شاگرد قهوه‌چی سپرد و از قهوه‌خانه بیرون رفت.

هنگامی که داش آکل وارد بیرونی حاجی صمد شد، بخت‌ها و ریچیده بودند. فقط چند نفر قاری و جزوه‌کش سرپول کشمش داشتند. بعد از اینکه چند دقیقه دم حوض معطل شد او را وارد اطاق بزرگی کردند که ارسپهای آن روی بیرونی باز بود. خانم آمد پشت پرده و پس از سلام و تعارف معمولی داش آکل روی تشک نشست و گفت:

«خانم سر شما سلامت باشد، خدا بچه‌هایتان را بشما ببخشد.  
خانم با صدای گرفته گفت:

«همان شبی که حال حاجی بهم خورد، رفتم امام جمعه‌ها سر بالینش آوردند و حاجی در حضور همه آقایان شماره و کیل ووصی خودش معرفی کرد. لابد شما حاجی را از پیش می‌شناختید؟»

«ما پنج سالی پیش در سفر کازرون باهم آشنا شدیم.»

«حاجی خدا بیامرز همیشه میگفت اگر یک نفر مرد هست فلانی است.»

«خانم من آزادی خودم را از همه چیز بیشتر دوست دارم، اما حالا که زبردین مرده رفته‌ام، بهمین تیغه آفتاب قسم، اگر مردم بپیمه این کلمه برها نشان میدهم»

بعد همین‌طور که سرش را برگردانید، از لای پرده دیگری دختری را با چهره برافروخته و چشمهای گیرنده می‌دید. یک دقیقه نکشید که در چشمهای یکدیگر نگاه کردند ولی آن دختر مثل اینکه خجالت کشیده، پرده را انداخت و عقب رفت.

آیا این دختر خوشگل بود؟ شاید، ولی در هر صورت چشم‌های گیرنده او کار خودش را کرد و حال داش آکل را دگرگون نمود، او سرش را با این انداخت و سرخ شد.



این دختر ، مرجان دختر حاجی صمد بود که از کنجکای آمده بود  
دش سرشناس شهر و قیم خودش را ببیند .

دش آکل از روز بعد مشغول رسیدگی به کارهای حاجی شد . با يك  
نفر سمسار خبره ، دو نفر داش محل و یک نفر منشی همه چیزها را با دقت ثبت  
کرد و سیاهه برداشت ، آنچه که زیادی بود در انباری گذاشت در آنرا سپروموم  
کرد ، آنچه فروختنی بود فروخت ، قبایلهای املاک را داد برایش خواندند  
طلبهایش را وصول کرد و بدهکاریش را پرداخت ، همه اینکارها در دو روز و  
دو شب رو برآه شد ، شب سوم داش آکل خسته و کوفته از نزدیک چهارسوی  
سید حاج غریب بطرف خانه اش میرفت . در راه امامقلی چلنگر باو  
برخورد و گفت .

« تا حال دوشبست که کارستم چشم برآه شما بود ، دیشب میگفت  
بارو خوب ماراغال گذاشت و شیخی را دید ، بنظرم قوالت از یادرفته ! »  
دش آکل دست کشید بسببش و گفت .  
« بی خیالت باش »

دش آکل خوب بادش بود که سه روز پیش در قهوه خانه دومیل کاک  
رستم برایش خط و نشان کشید ، ولی از آنجائی که حریفش رامی شناخت و  
میدانست که کارستم با امامقلی ساخته ناورا ازرو بیرند اهمیت بحرف  
اوتداد ، راه خودش را پیش گرفت و رفت . در میان راه همه هوش و حواسش  
متوجه مرجان بود ، هرچه میخواست صورت او را از جلو چشمش دور بکنند  
بیشتر و سخت تر در نظرش مجسم میشد .

دش آکل مردی سی و پنجساله ، تنومند ولی بد سیما بود . هر کس  
دفعه اول او را میدید قیافه اش نوی ذوق میداد ، اما اگر يك مجلس پای صحبت او  
می نشستند یا حکایتهایی که از دوره زندگی او وارد زبانها بود می شنیدند  
آدم را شیفته او میکرد . هر گاه زخمهای چپ اندر راست قامه که بصورت او  
خورده بود ندیده میگرفتند ، داش آکل قیافه نجیب و گیرنده ای داشت : چشم  
های میشی ، ابروهای سیاه پر پشت ، گونه های فراخ ، بینی باریک باریش  
وسبیل سیاه . ولی زخمها کار او را خراب کرده بود ، روی گونه ها و پیشانی او  
جای زخم قداره بود که بدجوش خورده بود و گوشت سرخ از لای شیارهای  
صورتش برق میزد و از همه بدتر یکی از آنها کنار چشم چپش را پائین  
کشیده بود .

پدر او یکی از ملاکین بزرگ فارس بود و زمانی که مرد همه دارائی او پسر یکی یکنه‌اش رسید ولی داش آکل پشت گوش فراخ و گشاد باز بود، بیول و مال دنیا ارزشی نیکداشت، زندگی‌اش را بردانگی و آزادی، بخشش و بزرگمشی میگذرانید. هیچ دلبستگی دیگری در زندگی‌اش نداشت و همه دارائی خودش را ببردن و تشنگیست بدل و بخشش میکرد یا عرق دو آتشی می نوشید و سرچهارراهها نعره میکشید و یا در مجالس بزم بایکدسته از دوستان که انگل او شده بودند صرف میکرد.

همه معایب و محاسن او تا همین اندازه محدود میشد. ولی چیزی که شکفت آور بنظر میآمد اینکه تا کنون موضوع عشق و عاشقی در زندگی او رخنه نکرده بود؛ چندبار هم رفقا زیر پایش نشسته و مجالس مجرمانه فراهم آورده بودند او همیشه کنار گرفته بود. اما از روزی که وکیل و وصی حاجی صمد شد و مرجان را دید، در زندگی‌اش تغییر کلی رخ داد. از یک طرف خودش را زیر دین مرده میدانست و زیر بار مسئولیت رفته بود. از طرف دیگر دلباخته مرجان شده بود. ولی این مسئولیت بیش از هر چیز او را در فشار گذاشته بود. کسیکه توی مال خودش توپ بسته بسود و از لاابالگیری مقداری از دارائی خودش را آتش زده بود، هر روز از صبح زود که بلند میشد بفکر این بود که در آمد املاک حاجی را زیاده‌تر بکند. زن و بچه‌های او را در خانه کوچکتر برد خانه شخصی آنها را گرایه داد، برای بچه‌هایش معلم سرخانه آورد، دارائی او را بجزریان انداخت و از صبح تا شام مشغول دوندگی و سرکشی بهلاقه و املاک حاجی بود.

از بن بیعد داش آکل از شبگردی و قرق کردن چهارسو کنار گرفته. دیگر بادوستانش چوششی نداشت و آن شور سابق از سرش افتاد. ولی همه داشها و لاتها که با او همچشمی داشتند بتحریرک آخوندها که دستشان از مال حاجی کوتاه شده بود، دو بدستان افتاده برای داش لغز میخواندند و حرف او نقل مجالس و قهوه‌خانه‌ها شده بود، در قهوه‌خانه‌های باچنار اغلب توی کوک داش آکل میرفتند و گفته میشد:

«- داش آکل را میگوئی؟ دهنش میچاده سگ کی باشد: یار و خوب دک شد، در خانه حاجی موس موس میکنند گویا چیزی می‌ماسد! دیگر دم محله سردزک که میرسد، دمش را تو پاش میگیرد ورد میشود»  
 کاکا رستم با عقده‌ای که در دل داشت، بالکنت زبانش میگفت: